

سکولاریسم و دموکراسی

علیرضا علوی تبار

آفتاب، ش ۳۳



چکیده: آقای علوی تبار تفاوت سکولاریسم و سکولاریزاسیون و حوزه‌های کاربرد هر یک را برمی‌شمرد. به نظر ایشان، سه کاربرد اصلی برای سکولاریسم وجود دارد که در ذیل کاربرد سوم سه نوع جزئی‌تر، «جدایی دین از حکومت»، «جدایی دین از دولت» و «جدایی دین از سیاست» تشخیص داده شده است. نویسنده معتقد است که برای داشتن دموکراسی، تنها یک شکل از پنج شکل سکولاریسم لازم است و آن «جدایی دین از حکومت» است.

نخستین گام جدا کردن دو مفهوم سکولاریزاسیون^۱ و سکولاریسم^۲ از یکدیگر است. تحول در سکولاریزاسیون در سه حوزه مختلف رخ می‌دهد: سکولاریزاسیون در حوزه نهادهای اجتماعی، متکی بر تمایزیابی و تخصصی شدن است. مباحث اجتماعی از دین و نهادهای دینی متمایز می‌شود. زمان، سیاست، هنر و... از دین جداست و کارکردهای نهادی و نمادی پیشین دین از دست می‌رود. سکولاریزاسیون در حوزه فرهنگی، منجر به نوعی تعدد و تنوع دینی و خصوصی شدن اعتقادات و باورهای دینی می‌شود. در این شرایط امکان سنجش، مقایسه و انتخاب میان ادیان و مذاهب پیش می‌آید. سکولاریزاسیون در حوزه فاعل اجتماعی، به نوعی منجر به ارزش‌گذاری و خودمختاری فرد می‌شود. به گونه‌ای که هر فردی

بازتاب اندیشه ۴۸

سکولاریسم
و دموکراسی

به خود این اجازه را می‌دهد که جدا از آیین و موازین نهادها و ارگان‌های رسمی دینی، به تنهایی به تفسیر فردی از مسائل بپردازد و اعتقاداتش را نه بر دین موروثی‌اش، بلکه بر تجربه شخصی خود مبتنی کند.

برخلاف سکولاریزاسیون که یک فرآیند است، سکولاریسم یک «گرایش» است و در برخی موارد می‌توان آن را یک «ایدئولوژی» نامید. سکولاریسم بیانگر نگرش‌های موجود در رابطه دین و جامعه است؛ درحالی‌که سکولاریزاسیون یک امر قابل مشاهده و بررسی است.

۱. کاربردهای مختلف سکولاریسم

این کاربردها عبارت‌اند از: زندگی این جهانی عرفی و غیر دینی؛ خصوصی سازی دین و جدا کردن آن از زندگی اجتماعی و نگرش خاص به نسبت میان دین، قدرت و سیاست. سکولاریسم در کاربرد اول بر مبنای یک آموزه کلی شکل می‌گیرد: «در این جهان به گونه‌ای زندگی کن که گویی خدایی نیست؛ یا اگر هست، ما را به خود واگذاشته است». این تعبیر از سکولاریسم با الحاد و لادری‌گری سازگار است. کاربرد دوم از سکولاریسم دعوتی برای جدا کردن دین و جامعه است: دین باید به قلمروی خاص خودش عقب‌نشینی کند، منحصر به زندگی خصوصی شود، خصلتی یک‌سره درونی پیدا کند، تسلطش را بر هر یک از جنبه‌های زندگی اجتماعی از دست بدهد و اداره امور عمومی به حکومتی واگذار گردد که نه مشروعیت و نه مبنای عمل خود را از دین بگیرد. اگرچه سومین کاربرد سکولاریسم از دو کاربرد دیگر آن محدودتر است، اما هم‌چنان از آفت ابهام مصون نیست. ذیل این کاربرد می‌توان از سه کاربرد جزئی‌تر نیز نام برد:

جدایی دین از حکومت: ^۱ منظور از حکومت در اینجا، قدرتی است که در سرزمین معین (کشور) بر مردمانی معین (ملت)، تسلط پایدار داشته باشد. جدایی دین از حکومت به معنای «نفی هرگونه حقوق ویژه و خاص برای پیروان و مفسران یک دین» از یک طرف و «نفی هرگونه مشروعیت دائمی برای هر حکم و قانون حکومتی برخاسته از یک دین یا مذهب خاص» است.

جدایی دین از دولت: ^۱ مفهوم دولت ملموس تر از حکومت است. نقش اصلی دولت خط‌مشی‌گذاری و اجرای آنهاست. دولت در نظام‌های حکومتی که قدرت در آن تفکیک شده است، معمولاً به قوه مجریه اطلاق می‌گردد. جدایی دین از دولت به معنای جدایی دین از «شکل دمی»، «اجرا» و «ارزیابی» خط‌مشی‌های عمومی است.

جدایی دین از امور سیاسی: ^۲ این کاربرد سکولاریسم، معنایی بسیار وسیع‌تر از کاربردهای پیشین دارد. طرف‌داران آن خواهان آنند که در هیچ‌یک از امور سیاسی، از دین تأثیر پذیرفته نشود. منظور از امور سیاسی، مواردی است چون: انگیزه فعالیت و اقدام سیاسی؛ هدف و آرمان سیاسی؛ توجیه و مشروعیت‌بخشی سیاسی؛ طراحی دیدگاه سیاسی و ارائه چارچوب‌های مفهومی و نظری سیاسی؛ هنجارهای حاکم بر گروه‌ها و سازمان‌های سیاسی. با توجه به کاربردهای مختلف سکولاریسم، می‌توان «دین‌گریزی» را برای برخی از کاربردهای آن پیشنهاد کرد.

۲. سکولاریسم و دموکراسی

توجه به چند نکته در مورد دموکراسی ضروری است:

نکته اول: دموکراسی به عنوان یک شیوه اداره اجتماع، با خود اجتماع توسعه می‌یابد و پیشرفت می‌کند.

نکته دوم: مدل‌های معاصر دموکراسی را می‌توان به چهار دسته اصلی تقسیم‌بندی کرد: دموکراسی رقابتی نخبه‌گرا (طرح شده توسط ماکس وبر و ژوزف شوپیتز)؛ دموکراسی مبتنی بر چندگونگی (طرح شده توسط روبرت دال و گابریل آلموند)؛ دموکراسی قانونی (طرح شده توسط فردریش هایک و روبرت نوزیک) و دموکراسی مشارکتی (طرح شده توسط نیکوس پولاتزاس، کرافورد برومکفرسون و کارول پیتمن).

نکته سوم: با توجه به نکته اول و دوم، مبنای نظری دموکراسی یا اصول‌اندیشه دموکراتیک در سه اصل خلاصه می‌شود: حاکمیت مردم؛ به معنای واگذاری قدرت نهایی تصمیم‌گیری عمومی، مشروعیت‌بخشی به حکومت و نظارت بر آن، به همه شهروندان بالغ جامعه؛ برابری

سیاسی: به این معنا که تمام شهروندان بالغ جامعه، از حقی مساوی برای مشارکت در تصمیم‌گیری عمومی برخوردارند. و حکومت عادی اکثریت: به این معنا که وقتی مردم در موردی با هم توافق نداشته باشند، حکومت باید بنا به خواست شمار بیشتر عمل کند و نه شمار کمتر.

هر دیدگاهی که اصول فوق را بپذیرد، دموکراتیک تلقی می‌گردد.

امروزه هنگامی که به نظام‌های دموکراتیک می‌نگریم، کم‌وبیش چهار ویژگی را در آنها تشخیص می‌دهیم: حکومت‌های شفاف و پاسخگو؛ جوامع مدنی گسترده و توسعه‌یافته؛ رعایت حقوق فردی و آزادی‌های عمومی و انتخابات آزاد و منصفانه.

حالا می‌توان همان سؤال ابتدایی را مطرح کرد که چه نسبتی میان دموکراسی و سکولاریسم برقرار است. آیا برای دستیابی به دموکراسی لازم است که حتماً سکولار بود و سکولاریسم را بپذیرفت. با نگاهی مجدد به کاربردهای مختلف سکولاریسم و مقایسه آن با ارکان اندیشه دموکراسی می‌توان گفت که برای داشتن دموکراسی، تنها یک شکل از سکولاریسم ضروری است و آن «جدایی دین از حکومت» است. اگر منظور از پیوند دین با حکومت این باشد که حکومت، مشروعیت خود را از ارزش‌های دینی می‌گیرد، یعنی با تکیه بر آموزش‌های دینی، خود را حقانی جلوه می‌دهد و مردم را به اطاعت از خویش فرامی‌خواند، لزوماً با دموکراسی ناسازگار نخواهد بود. اما اگر منظور از دینی شدن حکومت، قائل شدن حق ویژه برای دین‌داران، مفسران دین یا یک برداشت خاص از دین و مذهب باشد، با دموکراسی سازگار نیست. این تعارض به دو دلیل پدید می‌آید: اولاً، حق ویژه در سیاست قائل شدن برای دین‌داران یا مفسران دین، با اصل «برابری سیاسی» سازگار نیست. ثانیاً، قائل شدن مشروعیت دائمی برای یک قرائت از دین یا مذهب به عنوان مبنای عمل حکومت، با اصل «حکومت اکثریت» سازگار نیست. اصل حکومت اکثریت امکان تحول در مبنای عمل حکومت و جهت‌گیری‌های آن را همراه با تحول در گرایش‌ها و دیدگاه‌های اکثریت می‌پذیرد. اما سایر کاربردها و مفاهیم سکولاریسم به هیچ‌وجه برای دموکراسی ضروری نیست. حکومت می‌تواند دموکراتیک باشد و در عین حال، دولت با دین پیوند داشته باشد و سیاست‌گذاری با الهام از ارزش‌ها و انگیزه‌های دینی صورت گیرد. دین می‌تواند بدون حق ویژه، در کنار سایر ایدئولوژی‌ها، به رقابت در عرصه سیاست پردازد و به

عرصه عمومی، رنگ و بوی دینی بخشد. گفتمان سیاسی نیز می‌تواند از دین الهام گیرد و بر آن مبتنی و متکی باشد.

۳. جمهوری اسلامی، سکولاریسم و دموکراسی

نخستین موضوع جایگاهی است که دین و دین‌باوران و مفسران دین، بر مبنای قانون اساسی جمهوری اسلامی، در عرصه سیاست و ساختار حکومت دارند. با نگاه به قانون اساسی می‌توان مواردی را جمع‌آوری کرد: بر اساس اصل ۵۶ مبنای مشروعیت حکومت در ایران، این مبنای یک مبنای الهی-مردمی است؛ پذیرش حق ویژه در حکومت برای فقهای عادل (اصل پنجم)؛ پذیرش مشروعیت و حقانیت همیشگی برای مذهب رسمی و احکام آن (اصول چهارم، هفتاد و دوم، دوازدهم)؛ پذیرش حق ویژه برای پیروان مذهب رسمی در ریاست جمهوری (اصل یکصد و پانزدهم)؛

پذیرش حق ویژه برای فقها در ریاست قوه قضاییه (اصل یکصد و پنجاه و هفتم)؛

پذیرش حق ویژه برای رهبری در نظارت بر قوانین، از طریق شورای نگهبان (اصل نود و یکم) و پذیرش خط‌مشی‌گذاری بر مبنای احکام اسلامی و اتکا به آرای عمومی (تلفیق اصل ششم و اصل چهارم).

روشن است که قانون اساسی ایران به هیچ‌یک از پنج مفهوم پیش‌گفته، «سکولار» نیست. پرسشی که در اینجا می‌توان مطرح کرد این است که آیا نفی سکولاریسم، در همه اشکال و تعاریف آن، در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به نفی دموکراسی نیز منجر می‌گردد یا خیر. از میان پنج کاربرد سکولاریسم، تنها یکی از آنها، جدایی دین از حکومت، برای دموکراسی ضروری است و چهار کاربرد دیگر آن هیچ ارتباط ذاتی با دموکراسی ندارد. جمهوری اسلامی ایران نیز می‌تواند با حفظ چهار صورت از دینی شدن و دینی بودن، در عین حال، دموکراتیک نیز باشد. تنها یک نقش دین در این نظام است که با اداره دموکراتیک امور منافات دارد و آن «پذیرش حق ویژه» است.

اینک می‌توان به تعریف مشخصی از «حکومت دموکراتیک دینی» دست یافت. حکومتی که ضمن نفی حق ویژه در حکومت، حضور دین در عرصه جامعه را می‌پذیرد و امکان به قدرت رسیدن دولت دینی و پیوند میان امور سیاسی و دین را فراهم می‌آورد. به ویژه با توجه به اهمیتی که تدوین خط‌مشی‌های عمومی و اجرای آن در تعریف دولت دارد، می‌توان چنین تعریفی را از مردم‌سالاری دینی ارائه کرد:

«شکلی از مردم‌سالاری است که در آن به دلیل دینی بودن اکثریت مردم و گرایش آنها به ایفای نقش توسط دین در عرصه عمومی، خط‌مشی‌گذاری عمومی در آن با الهام و تأثیرپذیری از ارزش‌ها و آرمان‌های دینی صورت می‌پذیرد».

● اشاره

۱. آقای علوی تبار کوشیده است تا تصویر نسبتاً روشنی از مفاهیمی چون «سکولاریسم» و «دموکراسی» عرضه کند. ایشان شکل‌های مختلف سکولاریسم را برشمرده است؛ اما شکل‌های مختلف دموکراسی را با اشاره‌ای گذرا مطرح کرده است. همچنین، در مورد حکومت دینی و صورت‌های متصور آن بحث چندانی نکرده است و در مورد دینی شدن حکومت تنها به دو نکته اشاره می‌کند که یکی، مشروعیت حکومت و دیگری، قائل شدن حق ویژه برای دین‌داران و مفسران دین و مذهب خاص است.

۲. دینی شدن حکومت در دو معنای یاد شده خلاصه نمی‌شود؛ بلکه قابل جست‌وجو در عرصه‌های مختلف دیگری نیز هست: مشروعیت‌بخشی به حکومت و نهادهای آن؛ خطی‌مشی‌گذاری عمومی؛ شکل‌دهی به ساختارهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی؛ اجرا و نظارت بر چگونگی اجرای خط‌مشی‌ها و داوری اختلافات و احقاق حقوق افراد.

امکان و شکل دینی شدن حکومت در موارد یاد شده، به یک صورت نیست. در برخی از طریق احکام و اصول و قواعد دینی می‌توان به دینی شدن حکومت رسید و در برخی از طریق مردان دین یا مفسران آن و در برخی دیگر از طریق دین‌داران.

۳. آقای علوی تبار دینی شدن حکومت را به دو دلیل رد کرده‌اند. یکی اینکه قائل شدن حق ویژه برای دین‌داران و مفسران دین، با اصل برابری سیاسی سازگار نیست. دیگر اینکه قائل شدن مشروعیت دائمی برای یک قرائت از دین یا مذهب به عنوان مبنای عمل حکومت، با اصل حکومت اکثریت سازگار نیست. اما ایشان از این موضوع غفلت ورزیده‌اند که دینی شدن حکومت، در قائل شدن به حق ویژه برای دین‌داران یا مفسران دین نیست، یا دست‌کم در آن خلاصه نمی‌شود. همچنین، دینی شدن حکومت نیازی به قائل شدن به مشروعیت دائمی برای یک قرائت از دین ندارد؛ زیرا حکومت امری است که با مسائل جاری و مستحدثه سروکار دارد و برای پاسخ دینی به این مسائل، باید همواره به اجتهادی پویا و زنده اتکا ورزید. سرّ لزوم زنده بودن مجتهد برای رهبری حکومت در این است که وی متناسب با شرایط زمان اجتهاد کند و در مورد هر موضوع به تناسب شرایط زمان و وضع و حال مردم حکم کند. به علاوه، نمی‌توان حق ویژه‌ای برای دین‌داران قائل شد؛ زیرا این کار با عدالت اجتماعی که یکی از اصول دینی شدن حکومت است، سازگار نیست. در حکومت دینی، نه دین‌داران حق ویژه‌ای دارند و نه مفسران دین. مفسر دین هم

مشمول همان قوانین است که دیگران هستند و هیچ امتیاز ویژه‌ای برای آنها در نظر گرفته نمی‌شود؛ زیرا در غیر این صورت، عدالت از میان می‌رود. البته، آن‌گاه که در جایگاه تخصصی و کارشناسی قرار می‌گیرند، نظر آنها به‌عنوان یک کارشناس مورد توجه قرار می‌گیرد. چنان‌که در مسائل تخصصی در حوزه‌های دیگر، به نظر کارشناسان اولویت و اهمیت می‌دهند. این به معنای اعطای حق ویژه به کارشناسان نیست؛ بلکه به معنای بها دادن به علم و تخصص است و این چیزی است که همه عاقلان با آن موافق‌اند. البته، باید مراقب بود که از این موضع کارشناسی، سوء استفاده شخصی به عمل نیاید. این موضوع نیز در همه زمان‌ها، مکان‌ها و حوزه‌ها ممکن است اتفاق بیافتد و برای جلوگیری از آن راه‌حلهایی وجود دارد. بنابراین، می‌توان تفسیری از دینی شدن حکومت ارائه کرد که نه با اصل «برابری سیاسی» تعارض داشته باشد و نه با اصل «حکومت اکثریت».

۴. جای این سؤال از آقای علوی تبار وجود دارد که اگر در یک حکومت دموکراتیک، اکثریت به چیزی رأی داد که اصل دموکراسی را خدشه‌دار می‌کرد، چگونه با آن برخورد می‌شود. دموکراسی نیز برای حفظ خود واجد دستگاهی رسمی است که از به انحراف کشیده شدن آن جلوگیری می‌کند. دادگاه‌های قانون اساسی یا مجلس‌هایی که در کشورهای دموکراتیک، نقش چنین دادگاه‌هایی را بازی می‌کنند که بسیاری از آنها به شکل انتصابی تشکیل می‌شوند و وظیفه حفظ نظام دموکراتیک موجود را دارند، به نوعی دارای حق ویژه هستند؛ اما کسی نمی‌گوید که این مسئله با اصل «برابری سیاسی» منافات دارد. مشابه این عمل هم می‌تواند در حکومت مردم‌سالاری دینی وجود داشته باشد؛ یعنی می‌توان نهاد یا نهادهایی را پیش‌بینی کرد که حافظ‌کیان آن نظام باشند و دینی بودن و دموکراتیک بودن آن را حفظ کنند.

۵. در مورد جمهوری اسلامی ایران و قانون اساسی آن نیز مطالب ذکر شده صدق می‌کند. وجود نهادی چون شورای نگهبان قانون اساسی، به معنای قائل شدن حق ویژه برای فقهای عادل (اصل پنجم) نیست؛ بلکه رجوع به متخصص برای حفظ اسلامیت و جمهوریت نظام است. همچنین، لزوم فقیه بودن رئیس قوه قضائیه (اصل یکصد و پنجاه و هفتم)، به معنای حق ویژه برای گروه خاصی نیست؛ بلکه به معنای لزوم تصدی متخصص است. چنان‌که در هیچ کشوری ریاست چنین قوه‌ای را به غیر از حقوق دانان زبردست نمی‌دهند و کسی هم آن‌را به معنای قائل شدن حق ویژه برای حقوق دانان تصور نمی‌کند. مسئله نظارت بر قوانین از سوی شورای نگهبان یا رهبری در اصل نودویکم و سایر اصول به همین ترتیب است.

پذیرش مشروعیت و حقانیت برای یک دین یا مذهب خاص، با این فرض است که

اکثریت قاطع مردم ایران پیروی این دین و مذهب خاص هستند و این با اصل «حکومت اکثریت» سازگار است و اگر غیر از این عمل می‌شد، خلاف آن اصل بود. جای تعجب است که آقای علوی تبار چگونه انتظار دارند در کشوری با اکثریت قاطع مسلمان، اجازه داده شود که حکومتی مثلاً ضداسلامی بر سر کار بیاید؛ آن‌گاه تفسیر شود که این با اصل «حکومت اکثریت» سازگار است!



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی